

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary - Cultural

ادبی - فرهنگی

بازتایپ و ارسال از: لاله

۲۶ جون ۲۰۱۵

نظری گذرا بر نثر و شعر دری

(قوانین، صناعات، سبک ها و مکاتب ادبی)

مؤلف: زنده یاد داد نورانی

(۱۵)

استعاره قریب و بعید: استعاره قریب یعنی استعاره مبتذل و تکراری مثلاً بت که همیشه معشوق از آن مستفاد می گردد و تا جایی که امروز به لغت معمولی بدل شده است و از حالت استعاری بیرون شده است. یا نرگس، سنبل، سرو و... ولی استعاره بعید آن است که خواننده باید رابطه بین دو طرف را با فهم پیدا بکند و کلام مخیل در همین جاست. یعنی زاویه بین دو طرف باید فراخ باشد نه آنقدر فراخ که از فهم خارج باشد و نه آنقدر نزدیک که مبتذل شود و بقاء را در یک لحظه نا محدود/ که دو خورشید به هم خیره شدند (فروغ) چشم را از نظر نور و حرارت و عشق و حیات بخشی و برق امید به خورشید تشبیه کرده است. استعاره قریب را استعاره عامیه مبتذله که غربی ها آن را استعاره مرده می خوانند، می نامند و استعاره بعید را استعاره خاصیه غریبه می گویند استعاره تهکمیہ آنست که بین مشبه و مشبه به تضاد دیده می شود و به طور طنز به کار می رود. مثلاً کافران را به عذاب دوزخ مژده ده که عذاب و مژده به طور متضاد آمده اند.

استعاره نمی تواند همیشه به طور مفرد به کار رود. گاهی به شکل یک جمله به کار می رود. مثلاً می گویند: تکیه بر آب مزین در حالی که هیچ کس بر آب تکیه نمی زند. این جمله مستعار به این است که با آدم های سست، پیمان نبند و یا مهتاب نور از بنا گوش او بذر دیدی که از قرینه می فهمیم این که او از مهتاب سفیدتر است.

۱. سمبول: سمبول در فارسی رمز و مظهر و نماد را گویند. سمبول نیز مانند استعاره ذکر مشبه به و اراده مشبه است. منتهی با دو فرق:

- (۱) مشبه به در سمبول صریحاً به یک مشبه خاص و مشخص دلالت ندارد، بلکه دلالت آن به چند مشبه نزدیک به هم و به اصطلاح هاله ای از معانی و مفاهیم نزدیک به هم مربوط است. مثلاً زندان در اشعار عرفانی سمبول تن و دنیا و متعلقات دنیوی و امیال نفسانی است.
- (۲) در استعاره ناچاریم که مشبه به را به سبب وجود قرینه حارفه حتماً در معنای ثانوی دریابیم اما سمبول در معنای خود نیز فهمیده می شود فی الواقع قرینه صریحی ندارد، قرینه معنوی و مهم است و درک آن مستلزم آشنائی با زمینه های فرهنگی بحث است.

سمبول بر آن است که مورد ذهنی را عینی بسازد. سمبول معمولاً بهترین کوشش و نهایت امکان، برای بیان مطلبی است که چندان روشن نیست و بهترین ارائه آن سمبول است.

تمام روز در آئینه گریه کردم / بهار پنجره ام را به وهم سبز درختان سپرده بود / تتم به پبله تنهائیم نمی گنجید (فروغ) – آئینه رمز خاطرات دل و ذهن و فکر است و علاوه به این معنی خود آئینه را هم می دهد.

سمبول بر دو نوع است:

۱. سمبول های قراردادی که مبتذل هستند و سبب تکرار دلالت آن ها بر یکی دو مشبه صریح و روشن است و غالباً مانند استعاره بر یک مشبه دلالت دارند. البته سمبول های مختلف نزد اقوام مختلف می توانند فرق بکنند. کبوتر سمبول صلح، ترازو سمبول عدالت و... سمبول های قراردادی مثل استعاره مرده هستند که ارزش هنری چندان ندارند زیرا خواننده را به تفکر و لذت پدیده هنری را از بین می برند. این نوع سمبول ها را امروز "نشانه" می گویند و ارزش سمبول را ندارند.

۲. سمبول های خصوصی یا شخصی که از ابتکار خود شاعران سر چشمه می گیرند و فهم آن ها بدون غور و دقت ممکن نیست. شاعران آن ها را به کار می برند و منتقدان آنان را به مردم تشریح کرده و شعرای مقلد به کار شان می گیرند. مثلاً مولانا خورشید را سمبول شمس تبریزی و خدا و یا نیلوفر- رمز روح عارف که از مرداب جهان سر بر می زند اما به گند آن آلوده نمی شود – آئینه گاهی ضمیر نیم هوشیار و خاطرات دل و ذهن است.

به طور کلی سمبول حد و حدودی ندارد و نویسنده به مناسبت بحث خود هر چیزی را می تواند تبدیل به سمبول کند چنان که مولانا اینکار را کرده است و نیما همچنان و به همین خاطر ایندو را شاعر شاعران می گویند. منطق الطیر عطار یک اثر سمبولیک است، بوف کور صادق هدایت هم سمبولیک است. دیو را در بند و زندان باز دار – تا سلیمان را تو باشی راز دار. دیو به نفس و تن، سلیمان خدا و روح

دانستن سمبول اهمیت بسیاری دارد. پیشنهادی اکثراً به رمز اشاره داشته اند ولی مفهوم فنی سمبول را نمی دانستند، لذا در تعبیر مثلاً اشعار حافظ با روش استعاره ئی بر خورد می کردند و بنابراین معانی را در یک کلام و یک مفهوم می فهمیدند در حالی که امکان داشت سمبول علاوه به این که بیان ظاهر را می نمود معمولاً یک یا چند معنای نزدیک به هم را هم ارائه می کرد که این سمبول ها معمولاً کلمات کلیدی شعر هم می بود. مثلاً می، خرابات، پیر مغان معمولاً در متون عرفانی ما بیشتر از استعاره به شکل سمبول به کار رفته است. در مثنوی معنوی بیشتر سمبول است تا استعاره. به کار برد سمبول تا سمبولیسم تفاوت دارد که در بخش مکتب های ادبی مورد بحث قرار گرفت.

ب. تمثیل: تمثیل هم حامل یک ارتباط دوگانه بین مشبه و مشبه به می باشد. در تمثیل هم اصل برین است که فقط مشبه به ذکر شود و از آن متوجه مشبه شویم اما گاهی ممکن است مشبه به هم ذکر شود. مثل کسانی که فقط به دنیا چسبیده اند مثل کسانی اند که در رهگذر سیل خانه می سازند، درینصورت هم از مشبه و هم از مشبه به امر کلی تری را استنباط می کنیم. کسانی که به امور حقیر و ناپایدار مشغولند و عاقبت را نمی بینند از کار خود بهره نمی برند. پس تمثیل بیان حکایت روایت است که هر چند معنای ظاهری دارد، اما مراد گوینده معنای کلی تر دیگری است. تمثیل همیشه با سمبول همراست یعنی تداخل دارد. در مثال بالا سیل سمبول دنیا است. اما فرق سمبول و تمثیل در آن است که سمبول بحث در واژه هاست در حالی که تمثیل بحث در جمله و کلام است و ممکن است در طی کلامی تقریباً مفصل به

تدریج صفات و مشخصات مشبه به آشکار شود. فرق دیگر این است که سمبول از مشبه به تفسیر ناخود آگاه است در حالی که تمثیل خود آگاه است. قهرمانان حکایات تمثیلی ممکن است افراد انسانی و یا حیوانی باشند. نمونه های داستان های تمثیلی در مثنوی فراوان دیده می شود.

۱. **فابل:** معروفترین نوع تمثیل است (تمثیل حیوانی) که فرنگیان آن را فابل می گویند. در فابل قهرمانان حکایت جانورانند که هر یکی ممثل تیپ یا طبقه خاصی می باشند. مثلاً در کلیله و دمنه شیر مظهر شاهان و حاکمان، در منطق الطیر عطار هُدهُد ممثل شیخ و رهبر است. در تمثیل حیوانی فوراً به قرینه معنوی از ظاهر عبارات متوجه معنای تمثیلی آن می شویم حال آن که در تمثیل غیر حیوانی قرینه قوی نیست. این است که گاهی گوینده خود به تأویل داستان می پردازد.

۲. **پارابل:** تمثیل غیر حیوانی یا مثل گذراندن یا مثل گوئی را گویند. پارابل روایت کوتاهیست که در آن شباهت ها جز به جز بسیاری با یک اصل مذهبی، اخلاقی یا عرفانی وجود دارد و ازینرو معمولاً بر زبان پیغمبران و عارفان گذشته است.

۳. **اکزمپلوم:** یا داستان مثال که در حقیقت شأن نزول مثل ها از آن روایت می شود. مثلاً داستان خرسی که می خواست مگسی را از روی صاحبش دور کند، سنگ بزرگی را برداشت و به سر صاحبش کوبید و او را کشت و نتیجه این که دشمن دانا بهتر از دوست نادان است.

ادامه دارد...